

زمان شکل‌گیری و نحوه عملکرد تشیع تا پایان عصر خلفای سه‌گانه

□ محمد موسی نوری *

چکیده

تشیع از جمله جریان‌اتی است که همگام با ظهور اسلام توسط پیامبر اکرم (ص) شکل گرفت. این مدعا را شواهد معتبر تاریخی و روایی چون حدیث یوم‌الدار، منزلت، غدیر و... تأیید می‌نماید. به همین علت بود که گروهی از صحابیان پیامبر (ص)، مانند سلمان، مقداد، ابوذر و عمار یاسر در همان عصر رسالت به شیعه علی (ع) معروف بودند. آنان در طول دوران رسالت فعالانه در میادین نبرد حضور می‌یافتند، در مسیر تحقق اهداف بزرگ و عالی اسلام گام برمی‌داشتند. پس از رحلت پیامبر (ص) نیز عملکرد آنان در دفاع از حریم اهل‌بیت پیامبر (ص) و جانشینی امام علی (ع) جهت‌گیری شده بود.

کلید واژه‌ها: صحابه، شیعه، تشیع، عملکرد، شکل‌گیری.

*. دانش پژوه دوره دکترای تاریخ اسلام مدرسه عالی امام خمینی (ره).

مقدمه

تشیع به عنوان یک جریان اصلی در دیانت اسلام، از جریاناتی است که در عصر پیامبر(ص) در میان صحابه شکل گرفت. شواهد فراوان تاریخی و روایی شکل‌گیری این جریان را در عصر رسالت و همزمان با ظهور اسلام، آشکارا به اثبات می‌رساند. در واقع این شخص رسول گرامی اسلام(ص) بود که با دستورهای صریح مبنی بر جانشینی امام علی(ع) بذر تشیع را کاشت و نیز خود آن حضرت بود که یاران امام علی(ع) را شیعه نامید.

از این رو، بسیاری از صحابه در عصر پیامبر(ص)، با توجه به همین دستورها و سفارشهای اکید پیامبر(ص)، امام علی(ع) را از دل و جان دوست می‌داشتند و تصمیم داشتند پس از آن حضرت از علی(ع) پیروی نمایند. این گروه از صحابه براساس آگاهی و شناخت عمیق و علاقه معنوی و خودجوشی که به امام علی(ع) داشتند، در سیر تحولات و حوادث گوناگون تاریخ اسلام پس از رحلت پیامبر(ص)، مانند سقیفه، دوران خلافت عثمان، بیعت با امام علی(ع) و حوادث دیگر، هیچ‌گاه از همراهی با تشیع که به عنوان یک جریان اصیل در دین اسلام حرکت خویش را همزمان با ظهور اسلام آغاز کرده بود، باز نایستادند. صحابیانی که در عصر رسالت به شیعه علی(ع) معروف بودند، در مسیر اهدافی که این جریان داشت، در طول دوران رسالت و پس از آن به عملکردهای مشخصی دست زدند. در این مقال، با اشاره به زمان پیدایش تشیع، عملکرد شیعیان نخستین را بررسی می‌کنیم.

الف - تاریخ شکل‌گیری تشیع

در مورد زمان شکل‌گیری تشیع دیدگاههای متعددی ابراز شده است که در یک دسته‌بندی می‌توان آنها را به سه دسته کلی تقسیم نمود: برخی پیدایش تشیع را پس از رحلت پیامبر(ص) می‌دانند. عده‌ای نیز تشیع را دارای خاستگاهی در بیرون از قلمرو اسلام معرفی می‌کنند و بالاخره دسته سوم شکل‌گیری تشیع را همزمان با آغاز دعوت اسلام در عصر پیامبر(ص) می‌دانند و معتقدند که این خود پیامبر(ص) بود که نهال تشیع را با دستان خویش غرس نمود. حال هر یک از این دیدگاهها را به

اختصار متذکر می‌شویم و سرانجام دیدگاه درست را با شرح و تفصیل بیشتری بررسی می‌کنیم.

۱. پیدایش تشیع پس از رحلت پیامبر(ص)

برخی از نویسندگان و مورخان تشیع را یک پدیده عارضی می‌دانند که مجموعه عوامل اجتماعی، سیاسی و تاریخی باعث پیدایش آن در جامعه صدر اسلام گردیده است. اما در مورد اینکه چه عواملی و در چه زمانی باعث پدید آمدن آن شده، نظریات گوناگونی ابراز کرده‌اند.

۱.۱. سقیفه

برخی پیدایش تشیع را بلافاصله پس از رحلت پیامبر(ص) می‌دانند و معتقدند که عده‌ای در مقام واکنش در برابر جریان سقیفه که ابوبکر را به خلافت رسانده بود، از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند و علی(ع) را شایسته جانشینی پیامبر(ص) دانستند و در خانه آن حضرت اجتماع کردند.

از جمله کسانی که این نظر را ابراز داشته‌اند، یعقوبی، ابن خلدون، احمد امین، گلدزیهر و گروهی دیگر از نویسندگان و مورخان‌اند.

یعقوبی می‌نویسد: پس از جریان سقیفه گروهی از بزرگان صحابه، مانند عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، خالد بن سعید، مقداد، سلمان، ابوذر، عمار بن یاسر، مقداد، براء بن عازب، ابی بن کعب و... از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند و علی(ع) را سزاوار به خلافت دانستند (یعقوبی ۱۳۷۱: ۲/۱۲۴).

ابن خلدون می‌گوید: شیعه پس از وفات پیامبر(ص) ظهور یافت، زیرا اهل بیت(ع) خود را به خلافت سزاوارتر از دیگران می‌دانستند و گروهی از صحابه نیز پیرو علی(ع) شدند و او را مستحق خلافت دانستند (ابن خلدون ۱۳۹۱: ۳/۳۶۴).

احمد امین می‌گوید: اولین بذرهای تشیع را گروهی کاشتند که پس از رحلت پیامبر(ص) بر این باور بودند که اهل بیت آن حضرت به جانشینی وی سزاوارتر از دیگران‌اند (احمد امین ۱۹۷۵: ۲۶۶).

گلدزیهر، یکی از شرق‌شناسان نیز بر این عقیده است که شیعه بلافاصله پس از رحلت پیامبر (ص) بعد از حادثه سقیفه پدید آمده است. (احمدالوئالی ۱۴۱۴: ۲۴). در رد این نظریه باید گفت: اینکه بعد از سقیفه گروهی از بزرگان صحابه از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند و امام علی (ع) را سزاوار خلافت دانستند، خود از این حقیقت پرده بر می‌دارد که آنان در عهد پیامبر (ص) به جانشینی امام علی (ع) ملتزم شده بودند و وقتی دیدند این حق را از امام علی (ع) ستاندند، آنان اعتراض کردند و کوشیدند حق را به جایگاه اصلی خویش باز گردانند.

۲.۱. اواخر خلافت عثمان

برخی دوران عثمان به ویژه اواخر خلافت وی را زمان پیدایش تشیع می‌دانند، زیرا در آن زمان حوادث و رخدادهایی در جامعه اسلامی به وقوع پیوست که جو آرامی را برای پیدایش فرقه‌ها، احزاب و جریانات مختلف آماده ساخت و یکی از جریاناتی که در این تاریخ شکل گرفت، جریان تشیع بود. ابن حزم و گروه دیگری از مورخان و نویسندگان از طرفداران این دیدگاه‌اند (احمدالوئالی ۱۴۱۴: ۲۵؛ غریبی ۱۴۱۵: ۲۰).

۳.۱. دوران خلافت امام علی (ع)

گروهی دوران خلافت امام علی (ع) را زمان پیدایش تشیع می‌دانند، زیرا در آن زمان اوضاع و شرایط بسیار مناسبی برای پدید آمدن تشیع به وجود آمده بود. از سخنان ابن ندیم در *الفهرست* این دیدگاه به دست می‌آید. وی می‌گوید: وقتی طلحه و زبیر با علی (ع) مخالفت کردند و خون عثمان را طلب نمودند، علی (ع) برای برگرداندن آنان به امر خدا تصمیم گرفت با آنان بجنگد. کسانی که آن حضرت را در این تصمیم پیروی کردند، خود را شیعه نامیدند و خود آن حضرت نیز آنان را با عنوان «شیعیان من» مورد خطاب قرار داد (ابن ندیم ۱۳۶۶: ۳۲۶).

از این گروه عده‌ای روز جنگ صفین را زمان پیدایش تشیع ذکر کرده‌اند (نعمه بی تا: ۲۲).

۴. ۱. حادثه کربلا

برخی حادثه کربلا را منشأ پیدایش تشیع می‌دانند، بدین معنا که حادثه کربلا باعث تحولات جدیدی در جامعه گردید که به دنبال آن تشیع نیز پدید آمد. بروکلیمان در کتاب خویش تحت عنوان *تاریخ الشعوب الاسلامیه* این نظر را ابراز کرده است. وی می‌گوید: حق این است که شهادت شهدایی که با امام حسین (ع) در کربلا به شهادت رسیدند، اگر هیچ اثر سیاسی نداشت، باعث پیدایش عقیده شیعه و گروه طرفدار علی (ع) گردید. (کارل بروکلیمان ۱۹۸۸م: ۱۲۸).

در پاسخ به دیدگاههایی که پیدایش تشیع را اواخر خلافت عثمان، یا در دوران خلافت امام علی (ع) و یا در پی وقوع حادثه عاشورا می‌دانند باید گفت: روزگار سقیفه، اواخر خلافت عثمان، دوران خلافت امام علی (ع) و حادثه عاشورا، هر کدام مقاطعی هستند که در آنها حوادثی رخ داده که بر تاریخ تشیع تأثیر گذاشته است. این مقاطع در ظهور و بروز شیعه و شناخته شدن هرچه بیشتر شیعیان علی (ع) مؤثر بوده‌اند، نه در پیدایش شیعه.

۵. ۱. فرضیه احسان الهی ظهیر درباره پیدایش تشیع

یکی دیگر از کسانی که تشیع را یک فرقه سیاسی محض و پیدایش آن را در دوران خلافت امام علی (ع) می‌دانند، احسان الهی ظهیر، از سران وهابیت است. ایشان در کتاب *التشیع و التشیع* می‌گوید: «کاربرد واژه شیعه و تشیع در صدر اسلام جز در معنای اصلی آن که عبارت از دوستی و پیروی و همکاری است، نبود. کاربرد سیاسی آن جز درباره احزاب مخالفی که در مسائل حکومت و خلافت اختلاف نظر داشتند رخ نمی‌داد، و کاربرد آن بعد از شهادت عثمان در وقت اختلاف علی و معاویه شایع شد که به انصار و پیروان علی، شیعیان علی گفته شد. آنان کسانی بودند که علی را نسبت به معاویه و غیر معاویه برای خلافت شایسته می‌دانستند و او را در جنگهایش با معاویه همراهی کردند» (احسان الهی ظهیر ۱۴۰۴: ۱۳).

بنابراین، وی کاربرد شیعه برای پیروان امام علی (ع) در آن زمان کاربردی سیاسی می‌داند و می‌گوید: «اختلاف بین معاویه و علی فقط یک اختلاف سیاسی بود.

شیعیان علی او را با توجه به سوابق درخشنده‌اش احق و برتر می‌دانستند، چرا که بیعت با مشورت اهل حل و عقد از مهاجران و انصار نیز به اتمام رسیده بود و گروه دیگری معاویه را شایسته‌تر می‌دانستند چون خواستار خون امام مظلوم عثمان بن عفان بود» (احسان الهی ظهیر ۱۴۰۴: ۱۵). بنابراین «شیعیان اولیه فقط یک حزب سیاسی بودند که با علی همفکر بودند» (احسان الهی ظهیر ۱۴۰۴: ۳۷). وی در ادامه ادعا می‌کند که پس از شهادت امام علی (ع) و صلح امام حسن (ع)، تشیع به کلی تغییر کرد و از آرای یهودی، مسیحی و زرتشتی به ویژه عبدالله بن سبا متأثر گردید (احسان الهی ظهیر ۱۴۰۴: ۳۷-۴۰).

در رد سخنان احسان الهی ظهیر باید گفت: اساس مذهب تشیع در قرآن و سنت قطعی است و تفکر شیعی در زمان پیامبر (ص) وجود داشته است، زیرا تشیع همان ایمان به وجود نص بر امامت امام علی (ع) است. گروهی از صحابه نیز با توجه به نصوصی که در مورد جانشینی امام علی (ع) از پیامبر (ص) صادر شده بود، در همان زمان پیامبر (ص) ملتزم به آن شده بودند. برخلاف پندار احسان الهی ظهیر، تشیع در طبیعت ذاتی خود هم مذهبی است و هم سیاسی و بنابراین در مرحله تکوین، تشیع سیاسی از تشیع مذهبی جدا نیست. بر پایه شهادت تاریخ، تشیع قبل از اینکه به حیات سیاسی خود شناخته شود، به مبانی اعتقادی، اخلاقی و حقوقی خود شهرت دارد. بنابراین، تشیع سیاسی یا به تعبیری حیات سیاسی شیعه به هیچ وجه از تشیع مذهبی و حیات مذهبی شیعه قابل تفکیک نیست (گروهی از نویسندگان ۱۳۸۴: ۳۹).

اما اینکه ایشان ادعا می‌کنند که پس از شهادت امام علی (ع) و صلح امام حسن (ع) تشیع توسط عبدالله بن سبا یهودی به کلی تغییر کرد و دگرگون شد، ادعایی بیش نیست؛ زیرا چنان‌که خواهد آمد، داستان عبدالله بن سبا آن گونه که ادعا می‌کنند، افسانه‌ای بیش نیست که نه سند و مدرک معتبر تاریخی دارد و نه با واقعیت‌های تاریخی سازگار است.

از آن گذشته، اگر تشیع اولیه توسط عبدالله بن سبا به کلی تغییر کرده و دگرگون شده باشد، به گونه‌ای که دیگر اثری از تشیع اولیه باقی نباشد و آنچه از شیعه موجود است همان افکار عبدالله بن سبا باشد، در آن صورت باید بزرگان شیعه از وی به

نیکی یاد کنند و او را بستانند. این در حالی است که بزرگان شیعه یا اصل وجود او را نپذیرفته‌اند و یا از وی تبرا جسته و با لعن و نفرین از وی یاد کرده‌اند.

از جمله کشی، از علمای قرن چهارم، در مورد او می‌گوید: «عبدالله بن سبا کان يدعى النبوة و أن عليا هو الله فاستتابه ثلاثة أيام فلم يرجع، فأحرقه بالنار في جملة سبعين رجلاً» (الكشي بی‌تا: ۹۸) شیخ طوسی در رجال خویش می‌گوید: «عبدالله بن سبا الذی رجع الی الکفر و أظهر الغلو» (طوسی ۱۴۱۵: ۵۱).

علامه حلی درباره ابن سبا می‌گوید: «غال ملعون، حرقه امیرالمؤمنین بالنار، کان یزعم أن علیاً إله و أنه نبی» (علامه حلی بی‌تا: ۲۳۶). ابن داوود می‌گوید: «عبدالله بن سبا رجع الی الکفر و أظهر الغلو» (حلی ۱۳۹۲: ۲۵۴)

بنابراین، عبدالله بن سبا با ویژگیهایی که احسان الهی ظهیر و امثال او ادعا می‌کنند، اصلاً واقعیت تاریخی ندارد. اگر شخصی به این نام واقعیت تاریخی داشته باشد، نه آن شخصی است که ادعا شده، بلکه شخصی است که درباره امام علی(ع) غلو نموده و همانند دیگر غلات مطرود و مورد لعن و نفرین پیشوایان و بزرگان تشیع است.

۲. معتقدان به خاستگاه خارجی تشیع

عده‌ای تشیع را دارای ریشه و خاستگاهی در خارج از قلمرو اسلامی معرفی می‌کنند. این گروه نیز دو دسته‌اند:

۲.۱. تشیع ساخته عبدالله بن سبا

برخی چون طبری (طبری: ۳۷۸/۳). محمد فرید وجدی (وجدی: ۱۳۵۰: ۱۷/۵). و...، شیعه را به ابن سبا نسبت می‌دهند و وی را یهودی معرفی می‌نمایند. آنان معتقدند که عبدالله بن سبا در اواخر خلافت عثمان تظاهر به اسلام نمود و در حقیقت در پی آن بود که آیین اسلام را مخدوش سازد. او برای رسیدن به هدفش عقیده خلافت و امامت بلافصل امام علی(ع) را مطرح کرد و مسئله غاصبانه و ناحق بودن خلفای پیشین را مطرح ساخت و مردم را علیه عثمان به شورش فراخواند، که نتیجه

آن قتل عثمان بود.

در پاسخ به دیدگاه کسانی که تشیع را به عبدالله بن سبا نسبت می‌دهند باید گفت: اولاً: بر اساس گزارشهای تاریخی، دستگاه خلافت و کارگزاران حکومت با مخالفان خویش به شدت برخورد می‌کردند. چنان‌که ابوذر را به ریزه تبعید کردند و عمار یاسر و عبدالله بن مسعود را به شدت کتک زدند. با وجود این، چگونه در برابر عبدالله بن سبا و توطئه بزرگی که او در سر داشت، سکوت کردند؟ ثانیاً: اگر شخصی با نام عبدالله بن سبا با افکاری که به او نسبت می‌دهند وجود خارجی می‌داشت، قطعاً معاویه و عمال او برای مخدوش کردن چهره شیعیان، در سرکوب کردن شیعیان از او استفاده می‌کردند. این در حالی است که هیچ گزارش تاریخی به این مطلب اشاره ندارد.

ثالثاً: فرضیه عبدالله بن سبا از نظر منابع تاریخی فقط به یک منبع باز می‌گردد و آن هم تاریخ طبری است، زیرا دیگران این داستان را از طبری نقل کرده‌اند. طبری نیز داستان عبدالله بن سبا را از سیف بن عمر تمیمی نقل کرده است که از نظر رجال شناسان به جعل و وضع حدیث متهم است. از جمله حاکم نیشابوری او را به زندقه متهم ساخته و روایت او را بی‌ارزش دانسته است. دارقطنی احادیث او را متروک دانسته است. ابن معین احادیث وی را ضعیف دانسته و اظهار داشته است که خیری در او یافت نمی‌شود. نسائی نیز در مورد او گفته: وی ضعیف است. سیوطی او را وضاع (حدیث‌ساز) دانسته است (سبحانی ۱۴۱۵: ۱۳۳/۶).

از آن گذشته، بسیاری از محققان داستان عبدالله بن سبا را موهوم و جزء قصه‌های خرافاتی دانسته‌اند که توسط داستان‌سرایان ساخته شده و به هیچ وجه واقعیت خارجی نداشته است.^(۱) بنابراین، فرضیه پیدایش تشیع توسط عبدالله بن سبا نه سند و مدرک معتبر تاریخی دارد و نه با واقعیتهای تاریخی سازگار است.

۲.۲. تشیع ساخته ایرانیان

دسته دیگر از معتقدان به خاستگاه خارجی تشیع کسانی‌اند که شیعه را دارای منشأ و خاستگاه ایرانی و فارسی معرفی می‌کنند. اینان معتقدند که ایرانیان برای انتقام

از اعراب و در اثر کینه‌ای که از خلیفه دوم به جهت فتح ایران داشتند، کوشیدند مجوسیت را در قالب تشیع زنده کنند. اکثر مستشرقان چون کنت گوینو و ادوارد براون در این دسته قرار دارند (مطهری ۱۳۵۷: ۹۹-۱۰۰).

در رد این نظریه باید گفت: مهم‌ترین مناطق جغرافیایی شیعه در صدر اسلام سرزمینهای عربی حجاز، عراق و یمن بود، نه ایران. بیشترین شیعیان امام علی (ع) نیز در آن روزگار عرب بودند نه ایرانی. ایرانیان در آغاز که به اسلام گرویدند، اسلام سنی داشتند و سپس به تدریج مذهب شیعه را پذیرفتند. آنان به دست عربها تشیع را برگزیدند و هرگز تشیع را پدید نیاوردند.

۳. پیدایش تشیع در عصر پیامبر(ص)

بسیاری معتقدند که تشیع به معنای اعتقاد به انتخاب علی (ع) به عنوان جانشین پیامبر(ص) به رهبری امت اسلامی، برای کامل گردانیدن دین اسلام، از همان مراحل آغازین دعوت اسلام همراه و همگام با اسلام ظهور یافته است؛ و در حقیقت شیعه عصاره اسلام و همان اسلام واقعی است که رسول گرامی اسلام تبلیغ و ترویج کرده است. آن حضرت در دوران نخستین بعثت، دعوت به یکتاپرستی و ایمان به آفریدگار جهان و انسان را در دستور کار خویش قرار داد. سپس در صدد رفع مشکلات اجتماعی و اصلاحات عمومی برآمد. اما راهی که باید در این عملیات اصلاحی می‌پیمود پس دراز بود که در حد فاصله زمانی میان جاهلیت و اسلام محدود نمی‌شد، بلکه به زمانهای پس از آن نیز کشیده می‌شد. رهبری که چنین رسالتی دارد، روا نیست که درباره آینده آن و کسی که پس از وی آن را رهبری می‌کند بی‌اعتنا باشد. از این رو، آن حضرت در مناسبتهای گوناگون علی (ع) را به عنوان جانشین خویش و کسی که باید پس از وی رهبری امت اسلامی را به عهده بگیرد معرفی نمود و بدین گونه خود آن حضرت درخت تشیع را کاشت و با مطرح ساختن اصطلاح شیعه در مناسبتهای گوناگون آن را در ذهن و ذاکره امت نهاد. به سبب همین تأکیدات بیش از حد آن حضرت بود که گروهی از نخبگان صحابه، چون سلمان، ابوذر، مقداد و عمار، در دوران پیامبر(ص) به عنوان شیعه علی (ع)

ملقب گشتند (نویختی ۱۳۵۵: ۱۷-۱۸؛ سید محسن امین ۱۴۰۳: ۱۸۱-۱۹).

بنابراین، نظریه پیدایش تشیع در عصر پیامبر(ص) از متن اسلام الهام گرفته است و شواهد گوناگون تاریخی و روایی صحت و درستی آن را به اثبات می‌رساند. همچنین آیات و روایات فراوانی که هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت آمده، به روشنی بر امامت و زعامت علی(ع) پس از رسول خدا(ص) دلالت دارند. صدور این نصوص از پیامبر(ص) در مناسبت‌های گوناگون، خود دلیل خوبی بر پیدایش شیعه در عصر رسالت و به دنبال آن گرایش شمار بسیاری از صحابه به عنوان شیعه علی(ع) در همان عصر است.

بررسی موشکافانه تاریخ صدر اسلام نشان می‌دهد که رسول گرامی اسلام(ص) ابتدا در همان آغاز دعوت، علی(ع) را به عنوان جانشین خویش معرفی کرد و پس از آن برای اینکه خلافت و جانشینی علی(ع) را پس از خویش در میان امتش نهادینه کند، روند آماده‌سازی امت را برای قبول خلافت علی(ع) آغاز نمود و این روند را در طول دوران رسالت ادامه داد.

۳.۱. داستان یوم الدار

اولین اقدام در این زمینه که پیامبر(ص) پایه‌پای تبلیغ رسالت و اعلام نبوت در همان اوایل بعثت انجام داد، معرفی علی(ع) به عنوان وصی و جانشین خویش در جمع خویشاوندان و بستگان نزدیک بود. درست سه سال از رسالت پیامبر(ص) گذشته بود که فرشته وحی بر رسول خدا نازل شد و فرمان خداوند را مبنی بر دعوت خویشاوندان و بستگان نزدیک به او ابلاغ کرد: «خویشاوندان نزدیک خود را اذار کن. و بال و پر [مهر و نرمی] خود را برای مؤمنان که از تو پیروی می‌کرده‌اند، بگستر. و اگر تو را نافرمانی کنند، بگو: من از آنچه شما انجام می‌دهید، بیزارم» (شعراء: ۲۱۴-۲۱۷).

با نزول این آیه، رسول خدا(ص) به علی(ع) دستور داد تا غذایی آماده سازد و همه بنی‌هاشم را دعوت کند، تا آن حضرت امر خداوند را به آنان ابلاغ نماید. حدود چهل نفر (در شعب ابی‌طالب و یا بنا به روایت دیگر در خانه ابوطالب) گرد آمدند.

غذا کم بود، به گونه‌ای که به صورت عادی برای آن جمعیت کافی نبود، اما همگی خوردند و سیر شدند. ابولهب گفت: «این، شما را جادو کرده است!» با سخنان وی، مجلس از آمادگی برای طرح دعوت افتاد و پیامبر(ص) از طرح موضوع صرف نظر کرد و جلسه بدون نتیجه پایان یافت. به دستور پیامبر(ص) روز دیگر، به همان ترتیب روز اول، علی(ع) غذایی آماده کرد و آنان را فراخواند. این بار پس از صرف غذا، رسول خدا(ص) رو به جمعیت کرد و اظهار داشت:

«همانا من انذار کننده شما از سوی خدا هستم. من چیزی برای شما آورده‌ام که هیچ عربی تاکنون برای قومش نیاورده است. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. خدا فرمان داده است تا شما را به سوی او فراخوانم. اگر از من اطاعت کنید، هدایت می‌یابید و رستگار خواهید شد. اینک کدام یک از شما قبول می‌کند که مرا یاری کند تا برادر، وصی و جانشین من در میان شما باشد.»

همگی ساکت ماندند و آن حضرت سه مرتبه درخواست خود را تکرار نمود و آنان همچنان ساکت ماندند. تنها علی(ع) که از همه کوچک‌تر بود برخاست و گفت: «ای پیامبر خدا(ص)، من تو را یاری می‌کنم.» پیامبر(ص) فرمود: «این هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم بعدی فاسمعوا له و اطیعوا» (طبری: ۲/ ۶۳؛ طبرسی فضل بن حسن: ۱۴۱۷: ۱/ ۳۲۲-۳۲۳). مردم برخاستند و با خنده به ابوطالب گفتند: به تو فرمان داد تا سخنان پسر را گوش دهی و از او اطاعت کنی.

گفتنی است که ابوطالب در همین مجلس آنچه را از سوی پیامبر(ص) اعلان شد، پذیرفت. بنابراین، می‌توان او را اولین شیعه فرزندش محسوب کرد. این مطلب را از این گزارش تاریخی می‌توان به دست آورد، زیرا پس از پایان یافتن جلسه مردم به ابوطالب گفتند: به تو دستور داد تا از پسر اطاعت نمایی. همچنین در روایتی از امام رضا(ع) آمده است که: نقش انگشتر ابوطالب(ع) «رضیت بالله رباً و باین اخی محمد(ص) نبیاً و بابنی علی(ع) له وصیاً» بود (شیرازی: ۱۳۶۷: ۶۰؛ امینی: ۱۳۸۷: ۳۹۵/۷).
مطلب مذکور نیز بیانگر تشیع ابوطالب(ع) است.

این رویداد، پیوستگی و تفکیک ناپذیری دو موضوع «نبوت» و «امامت» را به اثبات می‌رساند، زیرا رسول خدا(ص) در همان آغاز رسالت، همراه با اعلام نبوت خویش، امامت و رهبری آینده مسلمانان را نیز مطرح کرده است (پیشوایی: ۱۳۸۲: ۱۴۷-۱۴۸)

پس از این مرحله، روند آماده‌سازی امت برای پذیرش خلافت و جانشینی علی(ع) با نزول پی در پی آیات قرآن در مورد فضایل علی(ع) ادامه یافت.^(۲) همچنین رسول اکرم(ص) در مناسبت‌های مختلف با اشاره به لیاقت و برتری علی(ع) موضوع خلافت و جانشینی آن حضرت را مطرح ساخت.

۳.۲. حدیث منزلت

مورد دیگری که رسول خدا(ص) به موضوع جانشینی علی(ع) اشاره کرده، در جریان جنگ تبوک بود که علی(ع) را به عنوان جانشین خویش در مدینه گذاشت و وقتی آن حضرت به خاطر سخنانی که منافقان در مورد وی بر زبان رانده بودند، از پیامبر پرسید که چرا او را با خودش نمی‌برد، پیامبر(ص) در حضور انبوهی از مسلمانان در پاسخ فرمود: «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» (ابن هشام: ۱۴۲۰: ۹۴۷/۴؛ طبری: ۲/ ۳۶۸؛ طبرسی: ۱۳۱۶: ۹۸۱).

گفتنی است که پیامبر(ص) حدیث منزلت را در موارد دیگری غیر از تبوک نیز در مورد علی(ع) بیان کرده است.

ابوالفتح کراچکی در *کنزالفوائد* این حدیث را علاوه بر غزوة تبوک، در جریان داستان یوم الدار، هنگام بازگشت امام علی(ع) از فتح خیبر و نیز هنگام انعقاد پیمان برادری بین اصحاب، از سوی رسول گرامی اسلام در مورد امام علی(ع) روایت می‌کند (کراچکی: ۱۴۱۰: ۲۸۰-۲۸۲). در مورد دیگر ام سلمه، همسر پیامبر(ص)، می‌گوید: پیامبر(ص) در مورد امام علی(ع) به من فرمود: «یا ام سلمة، علی منی و أنا من علی، لحمه لحمی و دمه دمی، وهو منی بمنزلة هارون من موسی یا ام سلمة اسمعی و اشهدی هذا، علی سید المسلمین» (طوسی: ۱۴۱۴: ۵۰).

۳.۳. حدیث غدیر

مورد دیگری که پیامبر(ص) به صورت بسیار صریح و روشن به ولایت و جانشینی علی(ع) پس از خود اشاره کرده، در ماههای آخر حیات آن حضرت، در سرزمین «غدیرخم» بوده است. در بازگشت از حجة الوداع، وقتی کاروان به سرزمین «غدیر خم» رسید، امین وحی فرود آمد و آن حضرت را با آیه زیر مورد خطاب قرار داد: «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت رسالتہ (مائده: ۶۷)؛ ای پیامبر، آنچه از طرف خداوند به تو فرستاده شده، به مردم ابلاغ کن. و اگر ابلاغ نکنی رسالت الهی را ابلاغ نکرده‌ای.» با نزول این آیه، پیامبر(ص) دستور توقف کاروان را صادر کرد. آنگاه خطبه‌ای ایراد کرد و در آن پس از حمد و سپاس خداوند فرمود: «هان ای مردم! من به زودی دعوت حق را لبیک خواهم گفت.... مردم من دو چیز بسیار گرانبها میان شما می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من. خداوند به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد. بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید و در عمل به هر دو کوتاهی نورزید که هلاک می‌شوید.»

در این لحظه دست علی(ع) را گرفت و آن قدر بلند کرد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم نمایان گشت. سپس فرمود: «سزاوارتر بر مؤمنان از خود آنها کیست؟ همگی گفتند: خدا و پیامبر او داناترند. پیامبر(ص) فرمود: خدا مولای من، و من مولای مؤمنان هستم، و من بر آنها از خودشان سزاوارترم.» هان ای مردم! «من کنت مولاه فهذا علی مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادرا الحق معه حیث دار؛ هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا، کسانی را که علی را دوست می‌دارند، دوست بدار؛ و کسانی را که با او دشمنی می‌ورزند، دشمن بدار. خدایا، یاران علی را یاری کن، دشمنان علی را خوار و ذلیل گردان و او را محور حق قرار بده.»

آنگاه پیامبر(ص) فرمود: مردم! هم اکنون فرشته وحی بر من نازل شد و این آیه را آورد: «الیوم اکملت لکم دینکم و انعمت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً

(مأذنه: ۳)؛ امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را یگانه آیین انتخاب کردم.»

آنگاه پیامبر(ص) با صدای بلند تکبیر گفت و افزود: «خدا را سپاسگزارم که آیین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید و از وصایت و ولایت و جانشینی علی پس از من خشنود گشت.»

پس از آن، همه سران و شخصیت‌های بارز اسلام از جمله ابوبکر و عمر به علی(ع) تبریک گفتند و او را مولای خود خواندند (اربعی ۱۴۰۵: ۵۰/۱؛ طبری: ۴۶۱؛ قاضی نعمان مغربی: ۴۲۷؛ شیخ مفید: ۱۷۵/۱-۱۷۷؛ ابن کثیر: ۱۴۰۱: ۲۲۸/۵-۲۳۰).^(۳)

ب - عملکردهای تشیع

جریان تشیع از همان آغاز شکل‌گیری در عرصه‌های مختلف، چه در عصر پیامبر(ص) و چه پس از آن، حضور بسیار فعالانه‌ای داشت و عملکردهای آن در همه عرصه‌ها چشمگیر بود. شیعیان در عصر رسالت جزء بهترین نیروهای اسلام و همیشه گوش به فرمان رسول اکرم(ص) و در عملکردشان الگوی دیگر مسلمانان بودند. پس از رحلت پیامبر(ص) نیز تنها جریانی بودند که ادامه دهنده خط اسلام راستین محسوب می‌شدند و در این مسیر به اقدامات و فعالیت‌های چشمگیری نیز دست زدند. حال عملکرد این جریان را در دو مرحله، یکی در عصر پیامبر(ص) و دیگری در دوران پس از رحلت آن حضرت، بررسی می‌کنیم.

۱. عملکرد تشیع در عصر پیامبر(ص)

۱.۱. حضور فعالانه در غزوات و دفاع از پیامبر(ص)

شیعیان نخستین (صحابیان شیعی) در عصر رسالت در همه عرصه‌ها حضور فعالانه‌ای داشتند و از جمله در غزوات شرکت می‌ورزیدند و همچون سربازان فداکار گوش به فرمان پیامبر(ص) بودند و نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کردند. نقش مقداد در جنگ بدر بسیار برجسته بود. وقتی پیامبر(ص) پیش از شروع جنگ با اصحاب به مشورت نشست، او سخنانی بر زبان راند که موجب خرسندی رسول

خدا(ص) و تقویت روحیه مسلمانان گردید.

وقتی غنائم جنگ بدر تقسیم شد، هر مسلمان رزمنده یک سهم داشت، جز مقدار که دو سهم داشت: یکی برای خودش و دیگری برای اسبش (واقعی ۱۴۰۵: ۱۰۲/۱-۱۰۳). در جنگ احد نیز «شیعیان نخستین» با پایداری بی نظیرشان در میدان نبرد تا پای جان از پیامبر(ص) دفاع کردند. بنا به گزارشهای تاریخی، پس از شکست مسلمانان و شایعه کشته شدن پیامبر(ص)، وقتی دوباره یاران آن حضرت دریافتند که شایعه دروغ است، شماری از آنان پیرامون آن حضرت گرد آمدند و هسته مقاومتی را در برابر حملات دشمن تشکیل دادند، علی(ع) در رأس این هسته مقاومت قرار داشت و با فداکاری وصف‌ناپذیر از پیامبر(ص) دفاع می‌کرد و حملات دشمن را دفع می‌نمود. چند تن از صحابیان شیعی چون مقدار بن عمرو و... نیز در این هسته مقاومت حضور داشتند (همان: ۲۴۳). در دیگر غزوات نیز آنان حضوری جدی داشتند و اقدامات بسیار ارزشمندی در دفاع از اسلام و پیامبر(ص) از خود به نمایش گذاشتند.

۲.۱. مأموریت کسب اطلاعات از سپاه دشمن

شیعیان نخستین همیشه گوش به فرمان پیامبر(ص) بودند. آنان به گونه‌ای مورد وثوق و اعتماد آن حضرت قرار داشتند که گاه مأموریت‌های خطیری را از سوی پیامبر(ص) عهده‌دار می‌شدند. در جنگ بدر، یک روز پیش از شروع جنگ، رسول گرامی اسلام به عمار یاسر و عبدالله بن مسعود مأموریت داد تا به میان لشکریان قریش بروند و اطلاعات جمع‌آوری نمایند تا پیامبر(ص) و مسلمانان از وضعیت آنان آگاه شوند. آن دو به گشت زدن در کناره لشکریان قریش پرداختند و متوجه شدند که ترس و وحشت عجیبی آنان را فراگرفته است. سپس این ترس و وحشت قریش را به پیامبر(ص) گزارش دادند (یوسفی غروی ۱۳۸۲: ۲۶۷/۲). این گزارش حاکی از اعتماد بالای پیامبر(ص) به عمار و عبدالله بن مسعود است.

۳. ۱. طرح ماهرانه‌ترین نقشه‌های جنگی

شیعیان نخستین با حضور فعالانه در جنگها، بهترین و ماهرانه‌ترین نقشه‌های جنگی را طرح‌ریزی می‌کردند. در جنگ خندق، زمانی که به پیامبر(ص) خبر دادند که سپاه ده هزار نفری احزاب تصمیم دارند به مدینه حمله نمایند، آن حضرت درباره اینکه از شهر خارج شوند و در بیرون از شهر مدینه با دشمن بجنگند و یا اینکه در مدینه بمانند و از شهر دفاع نمایند، با اصحاب به مشورت پرداخت. سلمان فارسی، از صحابیان شیعی پیامبر(ص)، طرح حفر خندق و ماندن در شهر را پیشنهاد کرد که این طرح مورد قبول پیامبر(ص) واقع شد.

بنا به نقل قمی، وقتی پیامبر(ص) با اصحاب خویش که در حدود هفتصد نفر بودند به مشورت پرداخت، سلمان فارسی اظهار داشت: تعداد ما اندک است و نمی‌توانیم به مدت زیاد در مقابل تعداد زیاد سپاهیان دشمن مقاومت نماییم. پیامبر(ص) از او پرسید: پس چه کار کنیم؟ سلمان در پاسخ گفت: خندقی حفر کنیم که حایل بین ما و آنان باشد که در آن صورت می‌توانیم مدت زیادی مقاومت کنیم، زیرا آنها نمی‌توانند از تمام جهات به ما حمله نمایند. جبرئیل امین نازل شد و راهی را که سلمان نشان داده بود تأیید کرد (قمی ۱۴۰۴: ۱۱۷/۲). پیامبر(ص) دستور حفر خندق را صادر کرد و خودش نیز برای حفر آن دست به کار شد (مفید ۱۴۱۳: ۹۵/۱). سرانجام در جنگ خندق، سپاه اندک اما مقاوم اسلام با فرماندهی رسول گرامی اسلام، شجاعت و دلاوری امام علی(ع) در از پا درآوردن عمرو بن عبدود و نیز ابتکار سلمان فارسی در حفر خندق، در برابر هجوم گسترده سپاهیان دشمن به پیروزی دست یافت.

در غزوه طائف نیز سلمان فارسی دست به ابتکار جنگی جالبی زد. او با پیشنهاد ساختن منجیق به گشوده شدن قلعه طائف بر روی مسلمانان کمک شایانی نمود. بنا به نقل واقدی، وقتی مسلمانان قلعه طائف را در محاصره خویش قرار دادند، برای گشودن قلعه با مقاومت سرسختانه دشمن مواجه شدند. وقتی محاصره طولانی شد، آن حضرت با اصحاب به مشورت پرداخت. سلمان فارسی اظهار داشت: به نظر من بهتر است با منجیق قلعه آنان را بگوییم. وی ادامه داد: ما در سرزمین فارس

منجیقهای را برای کوبیدن قلعه‌های دشمن برپا می‌کردیم. آنها نیز چنین می‌کردند. گاهی آنها می‌زدند و گاهی ما می‌زدیم. اگر منجیق نبود جنگ به طول می‌کشید. رسول خدا(ص) از او خواست تا منجیقی درست کند، او نیز آن را درست کرد و قلعه طائف را مورد هدف قرار داد (یوسفی غروی ۱۳۸۲: ۲۵۳/۴). به هر حال، با ساختن منجیق به پیشنهاد سلمان فارسی و نیز فداکاری دیگر سپاهیان اسلام، این جنگ با پیروزی مسلمانان به پایان رسید.

۲. عملکرد تشیع پس از رحلت پیامبر(ص)

۲.۱. امتناع از بیعت با ابوبکر و دعوت به امامت امیرالمؤمنین علی(ع)

پس از رحلت رسول خدا(ص) انصار برای بحث دربارهٔ خلافت در سقیفه بنی‌ساعده گرد آمدند، عده‌ای از مهاجران (ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح) وقتی از تجمع انصار در سقیفه با خبر شدند، به سرعت خود را به سقیفه رساندند. آنان توانستند ابتکار عمل را در جلسهٔ سقیفه بنی‌ساعده در دست بگیرند و پس از جر و بحثهای فراوان، سرانجام ابوبکر را به عنوان خلیفه برگزیدند و خلافت را که براساس دستوره‌ای صریح پیامبر(ص) حق علی(ع) بود، از آن حضرت گرفتند (طبری ۱۹۱۹: ۲۰۵/۳-۲۰۶: ابن ابی‌الحدید ۱۳۷۸: ۱۸/۶).

عملکرد شیعیان نخستین (صحابیان شیعی) در برابر آنچه در سقیفه انجام گرفته بود این بود که از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند و مردم را به بیعت با علی(ع) فراخواندند. البته این موضعگیری آنان در برابر کارگردانان سقیفه به دو امر باز می‌گشت. از طرفی آنان می‌دانستند که علی(ع) وصی و جانشین پیامبر(ص) است، زیرا در موارد گوناگون چون غدیر خم و جاهای دیگر، دستوره‌ای صریح رسول خدا(ص) را دربارهٔ جانشینی علی(ع) پس از خود شنیده بودند. از طرف دیگر، وقتی دیدند علی(ع) از بیعت با ابوبکر امتناع می‌ورزد و به حق خویش راجع به جانشینی پیامبر(ص) با کارگردانان سقیفه احتجاج می‌کند، آنان نیز به تبعیت از آن حضرت، ضمن امتناع از بیعت با ابوبکر، به فعالیت‌های چشمگیری برای فراخواندن مردم به بیعت با علی(ع) دست زدند. آنان بلافاصله پس از جریان سقیفه جلسه‌ای تشکیل

دادند تا دربارهٔ جانشینی پیامبر(ص) به بحث پردازند. در آن جلسه تصمیم گرفتند که با جریان سقیفه به مقابله پردازند، ولی امام علی(ع) به خاطر حفظ کیان اسلام و وحدت مسلمانان آنان را از این کار بازداشت.

براساس روایتی که شیخ صدوق در خصال نقل کرده است، گروهی از انصار و مهاجرین که جزء شیعیان نخستین بودند، از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیده بودند. آنان در حمایت از علی(ع) به اندازه‌ای مصمم بودند که وقتی ابوبکر برای ایراد خطبه به منبر رفت، آنان با هم به مشورت پرداختند: عده‌ای نظرشان این بود که ابوبکر را از منبر پایین بیاورند، اما عده‌ای دیگر از آنان گفتند ابتدا باید با علی(ع) مشورت کنند و از آن حضرت کسب تکلیف نمایند. وقتی نزد آن حضرت آمدند و مسئله را در میان گذاشتند، امام(ع) به خاطر مصالح امت اسلام و پرهیز از اختلاف و درگیری در میان امت اسلامی آنان را از این کار باز داشت (صدوق ۱۴۰۳: ۴۶۱).

در همان روزهای نخست حکومت ابوبکر، دوازده نفر از صحابیان شیعی تصمیم گرفتند با هم نزد وی بروند و او را استیضاح نمایند.^(۴) به دنبال این تصمیم، به مسجد پیامبر(ص) رفتند و طی سخنرانی‌هایی مستدل به ابوبکر اعتراض نمودند خلافتش را غیرقانونی اعلام کردند. آنان از ابوبکر خواهان کناره‌گیری از خلافت و واگذاری آن به علی(ع) شدند. نخستین کسی که از این دوازده نفر آغاز به سخن کرد، خالد بن سعید بود. او خطاب به ابوبکر در حضور جمعیت چنین گفت: «ابوبکر! از نافرمانی خدا بترس. تو خود می‌دانی که در روز شکست بنی‌قریظه، هنگامی که خداوند فتح و پیروزی را نصیب پیامبر(ص) کرد و علی(ع) گروهی از بزرگان آنان را کشت، هنگامی که ما پیامبر را در میان گرفته بودیم، آن حضرت خطاب به مهاجران و انصار فرمود: من به شما وصیتی می‌کنم که باید آن را اجرا کنید و موضوعی را به شما توصیه می‌کنم که باید آن را رعایت نمایید و آن این است که پس از من زمامدار شما علی بن ابی‌طالب است. او جانشین من در میان شماست، و این دستوری است که پروردگارم به من داده است. آگاه باشید که اگر وصیت مرا دربارهٔ علی اجرا نکنید و اگر او را یاری و پشتیبانی نکنید، در احکام دین شما اختلاف رخ می‌دهد، دیتتان دستخوش تزلزل و سستی می‌شود و زمام امور شما به

دست بدترین افراد خواهد افتاد.. (طبرسی ۱۳۱۵: ۵۱/۱: مجلسی ۱۴۰۳: ۲۸، ص ۲۰۲).
 ابی بن کعب، یکی دیگر از این دوازده نفر، در برابر جمعیت حاضر در مسجد، حق خلافت را از آن علی (ع) دانست و خطاب به ابوبکر چنین گفت: «ابوبکر! حقی را که خدا آن را به دیگری داده، انکار مکن و نخستین کسی مباش که با فرمایش پیامبر (ص) در مورد جانشین و برگزیده او مخالفت نماید و از اجرای فرمان آن حضرت جلوگیری کند؛ دست از گمراهی بکش و حق را به صاحبش واگذار تا اعمالت تبه نشود. از عاقبت گناهی که مرتکب شده‌ای بترس و در پیشگاه الهی توبه کن و منصبی را که به تو نمی‌رسد، به خود اختصاص مده...» (طبرسی ۱۳۱۶: ۱۰۲/۱).
 به خوبی می‌توان حدس زد که گفتار ابی بن کعب در آن محیط متشنج تا چه حد اثر گذاشته و موقعیت حکومت ابوبکر را تا چه اندازه متزلزل ساخته است. ابی بن کعب همچنین در اجتماع بزرگ دیگری متشکل از مهاجران و انصار، خطاب به آنان چنین فرمود: «آیا دستور پیامبر (ص) را فراموش کردید یا خود را به فراموشکاری زده‌اید؟ آیا وصیت پیامبر (ص) را دستخوش تبدیل و تغییر قرار دادید؟ آیا از اجرای آن عاجز و زبون گشته‌اید؟ آیا نمی‌دانید که پیامبر (ص) فرمود: یا علی تو نسبت به من به سان هارون نسبت به موسی هستی، جز آنکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. و به علی فرمود: بعد از من پیروی از تو بر مسلمانان واجب است...» (طبرسی ۱۳۱۶: ۱۰۲/۱)

عمار یاسر نیز خطاب به ابوبکر گفت: «ای ابوبکر، حقی را که خداوند برای دیگری قرار داده است ویژه خود مساز و نخستین کس مباش که با رسول خدا درباره اهل بیتش مخالفت کند و عصیان نماید. حق را به اهلش بازگردان تا پشتت از این بار سبک گردد و گناهت کمتر شود و رسول خدا (ص) را در حالی ملاقات کنی که از تو خشنود باشد.» (صداوق ۱۴۰۳: ۷۶).

ابوذر غفاری در جمع مسلمانان اظهار داشت: «ای گروه مهاجران و انصار، شما خوب می‌دانید و نیکان شما به خوبی آگاه‌اند که رسول خدا (ص) فرمود: کار خلافت و حکومت پس از من به دست علی و پس از او به دست حسن و حسین خواهد بود و سپس در خاندان من از فرزندان حسین خواهد بود. ولی شما فرمان پیامبرتان را پشت

سر افکنید و آن را به فراموشی سپردید و پیرو دنیا شدید...» (صدوق ۱۴۰۳: ۴۶۳)

سهل بن حنیف انصاری هم به پاخاست و چنین گفت: «گواهی می‌دهم که از رسول خدا بر فراز منبر شنیدم که فرمود: «امامکم من بعدی علی بن ابی‌طالب و هو انصح الناس لامتی؛ پیشوای شما پس از من علی بن ابی‌طالب است و او خیرخواه‌ترین مردم است برای امت من» (صدوق ۱۴۰۳: ۴۶۳)

عبدالله بن مسعود نیز در آن جمع اظهار داشت: «ای گروه قریش، شما خوب می‌دانید و نیکان شما به خوبی آگاه‌اند که اهل بیت پیامبر شما به رسول خدا(ص) از شما نزدیک‌ترند. اگر خلافت و حکومت را به بهانه خویشاوندی با پیامبر(ص) مدعی هستید و می‌گویید ما پیش از دیگران به پیامبر گرویدیم، اهلیت پیامبران به رسول خدا(ص) نزدیک‌ترند و پیش از شما به او گرویده‌اند و علی بن ابی‌طالب پس از پیامبر(ص) صاحب خلافت و حکومت است. پس چیزی را که خداوند برای او قرار داده است به دست او بسپارید و به فرهنگ و آیین جاهلی خود باز نگردید که زیانکار خواهید گردید.» (صدوق ۱۴۰۳: ۴۶۳)

بریده اسلمی، یکی دیگر از شیعیان، خطاب به ابوبکر گفت: «ای ابوبکر آیا فراموش نموده‌ای و یا خود را به فراموشی زده‌ای و خودت را فریب می‌دهی؟ آیا به یاد نمی‌آوری زمانی را که به دستور پیامبر(ص) و در حضور او بر علی(ع) به عنوان امیرالمؤمنین سلام کردیم؟ از خدا بترس و خودت را از هلاک شدن نجات بده پیش از آنکه توان این کار از تو گرفته شود. این امر(خلافت) را به کسی که از تو سزاوارتر و شایسته‌تر است واگذار.» (صدوق ۱۴۰۳: ۴۶۳)

بر اساس روایتی از امام صادق(ع)، سلمان فارسی سه روز پس از دفن پیامبر(ص) خطبه‌ای ایراد کرد و در آن مردم را به بیعت با علی(ع) دعوت نمود. وی به سخنان رسول گرامی اسلام(ص) در مورد علی(ع) استناد کرد که فرمود: «علی وصی من در اهل بیتم، خلیفه من در امتم و نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است.» وی در بخشی از خطبه‌اش فرمود: «بر شما باد به ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب(ع)، سوگند به خدا که چندین بار من و شما به او به ولایت و با عنوان امیرالمؤمنین سلام داده‌ایم. همه اینها دلیل بر این است که او را برگزینیم» آنگاه

ادامه داد: «آگاه باشید من امرم را ظاهر کردم و تسلیم اوامر پیامبر(ص) هستم. مولایم و مولای هر زن و مرد مسلمانی علی(ع) است. او سیدالوصیین، قائد الغر المحجلین و امام راستگویان و صالحان است.» (طبرسی ۱۳۱۶: ۱/۱۵۱-۱۵۲)

وی در مقام دفاع از علی(ع) خطاب به ابوبکر فرمود: «ای ابوبکر، وقتی با چیزی که نمی‌دانی مواجه شوی، به چه کسی روخواهی آورد؟ و وقتی از چیزهای که نمی‌دانی مورد سؤال قرار گیری چه خواهی کرد؟ در حالی که دانای تو و دارای فضایل و مناقب بیشتر از تو و نزدیک‌تر از تو به رسول خدا(ص) در قرابت و قدمت در اسلام وجود دارد، و در حال حیات خویش نیز او را به شما معرفی کرد، اما شما دستورهای پیامبران را نادیده گرفتید و وصایای وی را به فراموشی سپردید. (صدوق ۱۴۰۳: ۴۶۳)

مشهور است که وقتی سلمان باخبر شد مردم با ابوبکر بیعت کرده‌اند، فرمود: «کردید و نکردید»؛ یعنی اینکه مسن‌تر را برگزیدید خوب کردید، اما اینکه اهل بیت را رها کردید خطا کردید. اگر خلافت را در اهل بیت قرار می‌دادید، حتی دو نفر نیز در آن اختلاف نمی‌کردند (ابن ابی‌الحدید ۱۳۷۸: ۳۹/۱۸)

مقداد بن اسود نیز خلافت را حق مشروع علی(ع) می‌دانست و مردم را به بیعت با علی(ع) فرامی‌خواند. وی خطاب به ابوبکر از وی خواست تا امر خلافت را به کسی واگذار نماید که خدا و پیامبر(ص) به او اعطا کرده است و آن شخص نیز علی(ع) است و خود ابوبکر نیز این را می‌داند. (صدوق ۱۴۰۳: ۴۶۳-۴۶۴)

وی مسجد پیامبر(ص) در مدینه را به عنوان مقر و پایگاهی برای انتشار دعوت خویش قرار داده بود و با بیان فضایل و سوابق علی(ع) بر شایستگی آن حضرت به امر خلافت استدلال می‌کرد. یعقوبی به نقل از یک راوی که نامش را نیاورده است روایت می‌کند: «وقتی به مسجد پیامبر(ص) وارد شدم، دیدم مردی بر سر زانوهای ایستاده و به گونه‌ای افسوس می‌خورد که گویی دنیا را در دست داشته و از او گرفته‌اند. می‌گفت: شگفتا از قریش که خلافت را از خاندان پیامبرشان دریغ داشتند، در حالیکه در میان آنان کسی وجود داشت که اولین ایمان آورنده به پیامبر(ص)، داناترین مردم، فقیه‌ترین فرد در دین خدا، کسی که بیشتر از همه در راه اسلام رنج

برده و از همه ره‌شناس‌تر بود و بهتر از همه، مردم را به راه راست هدایت می‌کرد. به خدا سوگند خلافت را از هدایت‌کننده هدایت یافته پاک و پاکیزه ربودند. نه اصلاحی برای امت خواستند و نه حقی در روش. آنان دنیا را بر آخرت ترجیح دادند، پس دوری و نابودی باد بر ستمکاران. راوی می‌گوید: من به او نزدیک شدم و گفتم: خدا تو را رحمت کند! کیستی و این مرد کیست؟ گفت من مقداد بن عمرو هستم و آن مرد هم علی بن ابی‌طالب است. گفتم: آیا قیام نمی‌کنی تا من نیز تو را یاری رسانم؟ گفت: برای این کار یک مرد و دو مرد کافی نیست. آنگاه بیرون آمدم و ابوذر را دیدم و داستان را به او گفتم. ابوذر نیز گفت: برادرم مقداد راست می‌گوید (یعقوبی ۱۳۷۱: ۲/۵۴-۵۵).

۲.۲. اقدامات کارگردانان سقیفه در برابر شیعیان نخستین

کارگردانان سقیفه به منظور تحکیم پایه‌های قدرتشان از هر راهی که می‌توانستند مردم را وادار به بیعت با ابوبکر می‌کردند. اعمال خشونت از همان سقیفه شروع شد. حباب بن منذر را که مخالف انتخاب ابوبکر به خلافت بود، در همان‌جا به زیر لگد گرفتند و دهانش را پر از خاک نمودند (ابن‌الحدیث ۱۳۷۱: ۶/۴۰). در همان مجلس سقیفه نزدیک بود سعد بن عباده نیز زیر مشت و لگد جاننش را از دست بدهد (ابن‌الحدیث ۱۳۷۱: ۶/۱۷۴).

خلیفه اول به اتفاق هوادارانش وارد کوچه‌های شهر شده و به هر کس که بر می‌خوردند به اختیار یا به اجبار دستش را به دست خلیفه اول می‌مالیدند و آنگاه رهایش می‌کردند (ابن‌الحدیث ۱۳۷۱: ۱/۲۱۹).

در اقدام دیگر، کارگردانان سقیفه از قبیله بنی‌اسلم که در آن هنگام برای تهیه خوار و بار وارد مدینه شده بودند، خواستند تا پیش خلیفه دوم آیند. او به آنها گفت: «در ازای بیعت با خلیفه رسول خدا(ص) آنچه بخواهید به شما آذوقه می‌دهیم. هم اکنون بیرون روید و مردم را به بیعت فراخوانید و هر کس خودداری کرد بر سر و صورتش بکوبید تا بیعت کند!» بنا به گزارشهای تاریخی، در پی فرمان عمر، آن بادیه‌نشینان کمرهای خود را محکم بستند و چماق به دست به جان مردم افتادند و آنان را به اجبار و اکراه به بیعت کشاندند (شیخ مفید بی‌تا: ۵۹).

این اقدام در تثبیت موقعیت کارگردانان سقیفه به قدری مؤثر بود که عمر خود می‌گوید: «تا زمانی که بنی‌اسلم نیامده بودند، به پیروزی اطمینان نداشتم، ولی با آمدن ایشان و دیدن عملکردشان به پیروزی یقین حاصل کردم» (طبری ۱۹۷۹: ۲۲۲/۳).

کارگردانان سقیفه در برابر روشنگریها و افشاگریهایی که از سوی صحابیان شیعی صورت می‌گرفت، به خشونت متوسل شدند. آنان وقتی آگاهی یافتند که بنی‌هاشم و گروهی از مهاجران و انصار (صحابیان شیعی) با علی(ع) در خانه حضرت زهرا(س) گرد آمده‌اند و از بیعت خودداری کرده‌اند، به خانه آن حضرت هجوم بردند و تهدید به آتش کشیدن آن کردند. بنا به گزارشهای تاریخی، ابوبکر عمر را به همراه گروهی مسلح به سراغ کسانی فرستاد که در خانه فاطمه زهرا(س) تحصن کرده بودند. عمر به آنجا رفت و آنان را که در خانه امام علی(ع) بودند فرا خواند، ولی ایشان حاضر نشدند خارج شوند. او هیزم خواست و گفت: «سوگند به کسی که جان عمر در دست اوست، اگر خارج نشوید، خانه را با هر که در آن است به آتش می‌کشم!» به او گفتند «ای ابو حفص! اگر چه فاطمه در خانه باشد، آن را به آتش می‌کشی؟» گفت: «آری» (ابن قتیبه دینوری ۱۳۸۱: ۱۲/۱).

نیروی نظامی گردانندگان سقیفه آماده بود تا هر حرکت مخالفی را سرکوب کند و هر خودداری کننده از بیعت را به زور وادار به بیعت سازد. آنان برای گرفتن بیعت از کسانی که در خانه فاطمه(س) گرد آمده بودند، به خشن‌ترین شکل عمل کردند. آنان به خانه آن حضرت حمله کردند، اشخاص را می‌گرفتند و با تندی و خشونت می‌بردند و به اجبار از ایشان بیعت می‌گرفتند (ابن ابی‌الحدید ۱۳۷۸: ۴۱/۶-۴۹).

۲.۳. شیعیان نخستین و دعوت به علی(ع) در جریان شورای شش نفره

پس از مرگ خلیفه دوم، شورای شش نفره‌ای به فرمان وی تشکیل گردید تا در مورد خلیفه پس از وی تصمیم‌گیری نمایند. اما صحابیان شیعی به اقدامات و فعالیت‌های گسترده در حمایت از علی(ع) دست زدند. براساس نقلیهایی که جریان شورای شش نفره را گزارش داده است، پس از آنکه دیگر داوطلبان خلافت کنار رفتند و امر بین علی(ع) و عثمان دایر گردید، روز سوم عبدالرحمن بن عوف مردم

را جمع کرد و نظر آنان را در مورد علی(ع) و عثمان جویا شد. مردم به دو دسته تقسیم شده بودند. گروهی مردم را به علی(ع) فرامی خواندند که نمایندگان و سخنگویان این گروه مقداد بن عمر و و عمار بن یاسر بودند. گروهی نیز عثمان را می خواستند که نمایندگان آنان اشخاصی چون عبدالله بن ابی سرح و عبدالله بن ابی ربیع بودند.

عمار بن یاسر رو به مردم کرد و این گونه اظهار داشت: اگر می خواهید اختلافی میان مردم پدید نیاید، با علی(ع) بیعت نمایید. آنگاه این گونه ادامه داد: ای مردم، خداوند شما را به پیامبرش کرامت بخشید و با دینش عزت داد. پس چرا می خواهید امر خلافت را از اهل بیت پیامبرتان دور گردانید؟ مقداد نیز سخنان وی را تأیید کرد و اظهار داشت: ای مردم، به آنچه می گویم گوش فرا دهید. من مقداد بن عمرو هستم. بدانید که اگر با علی(ع) بیعت نمایید، می پذیریم و اطاعت می کنیم و اگر با عثمان بیعت نمایید، می شنویم اما اطاعت نمی کنیم (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۹۳/۱-۱۹۴).

زمانی هم که عبدالرحمن بن عوف دست بیعت به عثمان داد و او را به عنوان خلیفه معرفی نمود، عمار بن یاسر خطاب به عبدالرحمن گفت: ای عبدالرحمن، علی(ع) را به خلافت برگزیدی، در حالی که او کسی است که به حق حکم می کند و به عدالت رفتار می نماید. مقداد نیز گفت: به خدا سوگند، آنچه بر اهل بیت پیامبر(ص) پس از رحلت وی گذشت، بر خانواده هیچ پیامبری نگذشته است. شگفتا از قریش، مردی را رها کردند که به عدل حکم کننده تر، عالم تر و پرهیزگارتر از او وجود ندارد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۱۹۴/۱)

۲.۴. مبارزه با انحرافات دستگاه خلافت

پس از به خلافت رسیدن عثمان که خود یکی از امویان بود، جریان بنی امیه به خلافت دست یافتند و انحراف از اسلام راستین که نقطه آغاز آن سقیفه بنی ساعده بود سرعت بیشتری به خود گرفت. عثمان که عهده دار منصب خلافت شده بود، مشروط به اینکه به سیره پیامبر(ص) و دو خلیفه پیش از خود رفتار نماید، آشکارا بر

خلاف سیره پیامبر(ص) و شیخین رفتار نمود و بدعت‌هایی در دین پدید آورد که در عهد پیامبر(ص) و دو خلیفه قبلی سابقه نداشت. از این‌رو، بسیار طبیعی بود که صحابیان شیعی و دیگر صحابیانی که دارای ایمان و اعتقاد خالص و تدین بودند، در برابر انحرافات دستگاه خلافت ساکت نشینند و زبان به اعتراض بگشایند که نقطه آغاز اختلاف بین عثمان و صحابه به ویژه صحابیان شیعی از همین جا بود.

شواهد متعددی از اعتراضات صحابیان شیعی چون مقداد، عمار، ابوذر و... علیه بدعت‌های آشکار عثمان و عمال وی وجود دارد. در یک مورد در همان آغاز خلافت عثمان، درست در شیبی که بیعت با وی در روز آن شب به انجام رسیده بود، عثمان برای نماز عشاء پسین بیرون رفت، در حالی که پیشاپیش وی شمعی روشن شده بود. در این هنگام مقداد بن عمرو به او برخورد کرد و خطاب به عثمان گفت: این بدعت چیست؟ (یعقوبی ۱۳۷۱: ۵۴/۲)، زیرا چنین چیزی نه در عهد پیامبر(ص) و نه در عهد ابوبکر و عمر سابقه نداشت.

در مورد دیگر شاعری وارد مجلس عثمان شد و شروع به مدح نمودن عثمان کرد. مقداد که در آن مجلس حضور داشت، روی دوکنده زانو بلند شد و سنگ ریزه‌ای را به آن شخص پرت نمود. عثمان از این کار مقداد ناراحت شد و پرسید: چرا این کار را کردی؟ مقداد در پاسخ حدیثی از رسول گرامی اسلام را قرائت کرد: «اذا رأیتم المداحین فاحثوا فی وجوههم التراب» (نیشابوری ۱۴۰۷: ۲۲۸/۱).

وقتی صحابه متدینی چون مقداد و دیگر صحابیان شیعی در برابر حادثه‌ای به این سادگی، به این دلیل که آشکارا خرق سنت پیامبر(ص) است، ساکت نمی‌نشینند و لب به اعتراض می‌گشایند، چگونه می‌توانند در برابر حوادثی که به مراتب بزرگ‌تر از این حادثه است، همانند تعطیل حدود، اسراف در بیت‌المال و دادن آن به غیرمستحق و ریخت و پاشهای دیگر، سکوت نمایند. به همین جهت بود که وقتی دیدند اقدامات و رفتار عثمان و اطرافیانش آشکارا با سنت پیامبر(ص) در تضاد است، عده‌ای از صحابیان دلسوز و متدین به صورت گروهی نامه‌ای به عثمان نوشتند که در آن به برخی از فعالیت‌های دستگاه خلافت که مخالفت آشکار با سنت رسول خدا(ص) داشت، اشاره شده بود. آنان با هم عهد بستند که آن نامه را به هر

شکلی به دست عثمان برسانند. به همین منظور به خانه عثمان رفتند تا با او سخن بگویند، اما نگهبانان مانع ورود آنان شدند. اما جز عمار بن یاسر وارد خانه شد تا نامه را به عثمان برساند. ولی نتیجه این شد که به دستور عثمان آن قدر عمار را کتک زدند که منجر به پاره شدن شکم وی در اثر ضرب و شتم بیش از حد گردید (النمیری ۱۴۱۰: ۱۰۹۹/۳-۱۱۰۰).

در نقل دیگری آمده است که در ایام خلافت عثمان، صندوقی در بیت‌المال بود که در آن جواهر و زیورات وجود داشت. عثمان آنها را به برخی از نزدیکان خویش می‌داد. مردم بر وی طعنه زدند، اما وی غضب‌ناک شد و گفت: من این کار را خواهم کرد، اگرچه عده‌ای از آن ناراضی باشند. علی (ع) فرمود: اگر چنین کنی، ما تو را از این کار باز خواهیم داشت. عمار بن یاسر نیز اظهار داشت: خدا را گوا می‌گیرم که من اولین ناراضی از این کار هستم. عثمان خشمگین شد و دستور داد عمار را آن قدر زدند تا بیهوش شد، آنگاه او را به منزل ام‌سلمه زوجه رسول خدا (ص) بردند. عمار آن قدر بیهوش ماند که نماز ظهر و عصر و مغرب وی قضا شد. وقتی به هوش آمد، وضو گرفت و به نماز ایستاد و ضمن حمد و سپاس خداوند اظهار داشت که این اولین باری نیست که او در راه خدا آزار و اذیت دیده است (النمیری ۱۴۱۰: ۱۱۲۰/۳).

تمامی منازعات ابوذر با عثمان و معاویه و دار و دسته آنان که در گزارشهای تاریخی فراوانی به آن اشاره شده است، بر سر همین انحراف عثمان و معاویه از اسلام و حق کشیها و بی‌عدالتیهای بود که توسط آنان و دار و دسته‌شان انجام می‌گرفت. آنان بیت‌المال مسلمانان را در انحصار خویش در آورده بودند و در راه امیال نفسانی خویش خرج می‌کردند و عامه مسلمانان را از اموال بیت‌المال محروم ساخته بودند. در نتیجه همین اعتراضهای مکرر ابوذر به سیاستهای عثمان، معاویه و دار و دسته آنان بود که سرانجام نتوانستند وجود وی را تحمل نمایند. لذا او را به ربه تبعید نمودند و ابوذر در ربه در عالم غربت و تنهایی دنیا را بدرود گفت (شیرازی ۱۳۶۷: ۲۴۸).

نتیجه

از آنچه گذشت به این نتیجه رسیدیم که برخلاف پندار کسانی که شکل‌گیری تشیع را پس از رحلت پیامبر(ص) می‌دانند و یا آن را دارای خاستگاه بیرون از اسلام معرفی می‌کنند، تشیع به عنوان یک جریان اصیل در دین اسلام، در عصر رسالت شکل گرفته و خود پیامبر(ص) بذر آن را در دل‌های امتش پاشیده است. روایات و گزارش‌های متعدد و معتبر تاریخی صحت این مدعا را تأیید می‌نماید. به همین سبب، گروهی از صحابه در عصر رسالت به عنوان شیعه علی(ع) شناخته می‌شدند. آنان در طول دوران رسالت فعالانه در غزوات حضور می‌یافتند و با ارائه بهترین نقشه‌های جنگی و نیز رفتن به مأموریت کسب اطلاعات از سپاه دشمن، در مسیر تحقق اهداف بزرگ و عالی اسلام گام بر می‌داشتند. پس از رحلت پیامبر(ص) نیز عملکردهای آنان در دفاع از حریم اسلام راستین و اهل بیت پیامبر(ص) و جانشینی امام علی(ع) جهت‌گیری شده بود.

پی نوشتها

۱. ر.ک: علامه عسکری، عبدالله بن سبا؛ محمد حسین آل کاشف الغطاء، اصل الشیعه و اصولها، ص ۴۰.
۲. آیات بسیاری در مورد علی(ع) نازل شده که بیانگر فضایل آن حضرت است. از جمله: الف - «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً» (مریم: ۹۶).
- ب - «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» (توبه: ۱۱۹). بنا به نقل بسیاری از محدثان مراد از «صادقین» علی(ع) است.
- ج - آیه مباهله: «فمن حاک فیہ من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین» (آل عمران: ۶۱).
- د - آیه تطهیر: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» (احزاب: ۳۳).
- ه - آیه ولایت: «انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یتقون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» (مائده: ۵۵).
- و - آیات تبلیغ و اکمال دین: این آیات در جریان بازگشت پیامبر(ص) از حجة الوداع در سرزمین غدیر خم نازل گردید به این رخداد تاریخی بعداً پرداخته می شود.
۳. گذشته از آنچه در بالا بدان اشاره شد، آیات و نیز احادیث فراوانی از رسول گرامی اسلام (ص) در منابع معتبر شیعه و اهل سنت وجود دارد که در آنها به موضوع جانشینی علی(ع) پس از پیامبر(ص) اشاره شده است. این نصوص از نظر دلالت به سه دسته کلی تقسیم می شوند؛ نصوصی که دلالت مطابقی دارند، نصوصی که دلالت التزامی دارند و نصوصی که اشارات عام و کلی دارند. از آنجا که پرداختن به همه این نصوص مجال دیگر می طلبد، تنها به عنوان نمونه به ذکر چند حدیث از احادیث دسته اول بسنده می کنیم. در این دسته از نصوص، تعابیر ولایت، خلافت، امامت، وصیت و وراثت به کار رفته که دال بر موضوع جانشینی علی(ع) است.
- * نصوص ولایت: در نصوص متعددی اصطلاح ولایت در مورد علی(ع) به کار رفته است. گذشته از حدیث غدیر که به آن اشاره شد، در آیات و روایات فراوانی این تعبیر به کار رفته است.
- آیه ولایت: «انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یتقون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» (مائده: ۵۵).

همه دانشمندان شیعه و برخی از علمای اهل سنت شأن نزول این آیه را درباره علی (ع) می دانند. در این آیه همان ولایتی که خدا و رسولش بر مؤمنان دارند، برای شخص صدقه دهنده در حال رکوع که علی (ع) باشد، ثابت شده است. در حدیثی امام جعفر صادق (ع) از پدر و جدش روایت می کند که پیامبر (ص) فرمود: «الأئمة بعدی اثنا عشر أولهم علی بن ابی طالب و آخرهم القائم، هم خلفائی و أوصیائی و أولیائی، و حجج الله علی امتی بعدی، المقر بهم مؤمن، و المنکر لهم کافر» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۵۹). در این حدیث، تعبیر امامت، ولایت، خلافت و وصایت در مورد علی (ع) و دیگر ائمه به کار رفته است.

* نصوص امامت: در نصوص متعددی اصطلاح «امام» به کار رفته و علی (ع) به عنوان امام معرفی شده است.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: از رسول الله شنیدم، در حالی که آن حضرت بازوان علی بن ابی طالب (ع) را گرفته بود و می فرمود: «هذا إمام البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله» (نیسابوری ۱۴۰۷: ۱۲۹/۳).

أبوذر می گوید: در حالی که علی (ع) داشت بر ما وارد می شد، رسول گرامی اسلام (ص) با اشاره به او فرمود: «هذا إمامکم بعدی» (شرف الدین الموسوی ۱۴۰۲: ۲۸۹).

در حدیثی از علی (ع) آمده است که رسول الله (ص) فرمود: «الأئمة بعدی اثنا عشر أولهم أنت یا علی و آخرهم القائم الذی ینفتح الله عزوجل علی یدیها مشارق الأرض و مغاربها» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۸۲).

در حدیث دیگر آمده است که پیامبر (ص) فرمود: «لما عرج بی إلى السماء انتهی بی إلى قصر من لؤلؤ.. فأوحی الله إلى أوقال فأخبرنی فی علی بثلاث خصال: إنه سید المسلمین، و إمام المتقین و قائد الغر المحجلین» (ابن اثیر ۱۴۱۵: ۶۹/۱).

* نصوص خلافت: در شمار دیگری از احادیث اصطلاح «خليفة» در مورد علی (ع) و دیگر ائمه (ع) به کار رفته است. از جمله:

ابن مسعود از رسول گرامی اسلام (ص) روایت می کند که آن حضرت فرمود: «الخلفاء بعدی اثنا عشر كعدة نقباء بنی إسرائيل» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۷۲).

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «لا یزال أمر امتی ظاهراً حتی یمضی اثنا عشر خليفة کلهم من قریش» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۷۴).

امام صادق (ع) از پدرش و پدرش از پدراناش نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمود: «حدثنی جبرئیل عن رب العزة جل جلاله أنه قال: من علم أن لا إله إلا أنا وحدی، و أن محمدا عبدي ورسولي، و أن علی بن ابی طالب خلیفتی، و أن الأئمة من ولده حججی» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۵۸).

در حدیث دیگر، ابن عباس از پیامبر (ص) نقل می‌کند که آن حضرت خطاب به علی (ع) فرمود: «یا علی أنا مدینة الحکمة و أنت باهما و لن توتی المدینة إلا من قبل الباب... و أنت إمام أمتی، و خلیفتی علیها بعدی، سعد من أطاعک، و شقی من عصاک» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۴۱؛ قندوزی حنفی ۱۴۱۶: ۱/۳۹۰). در این حدیث، تعبیر امامت و خلافت به کار رفته است. *نصوص وصایت: در بسیاری از نصوص، رسول گرامی اسلام در مورد علی (ع) تعبیر «وصایت» را به کار برده است. از آن جمله:

عبدالله بن عباس از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که حضرت فرمودند: «إن خلفائی و أوصیائی، و حجج الله علی الخلق بعدی اثنا عشر: أولهم أخی و آخرهم ولدی، قیل: یا رسول الله و من أخوک؟ قال: علی بن ابی طالب، قیل: فمن ولدک؟ قال: المهدي الذي یملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، و الذي یعنی بالحق نبیا لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد ل طول الله ذلك الیوم حتی ینخرج فیه ولدی المهدي فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلفه و تشرق الارض بنوره و ینبغ سلطانه المشرق و المغرب» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۸۰).

در حدیث دیگر این گونه آمده است: عن رسول الله (ص): «أنا سید النبیین و علی سید الوصیین، و إن أوصیائی بعدی اثنا عشر، أولهم علی و آخرهم المهدي» (قندوزی حنفی ۱۴۱۶: ۳/۳۸۴).

در مورد دیگر، رسول گرامی اسلام خطاب به امام علی (ع) فرمودند: «... و أنت وارثی و وصی، تقضی دینی و تنجز وعدی و تقتل علی سنتی کذب من زعم أنه ینغضک و یحبنی» (حاکم حسکانی ۱۴۱۱: ۲/۲۷۱؛ اربلی ۱۴۰۵: ۱/۳۴۱).

در حدیثی امام صادق (ع) از پدرش و جدش روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «الأئمة بعدی اثنا عشر أولهم علی و آخرهم القائم هم خلفائی و اوصیائی» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۵۳). در این حدیث علاوه بر تعبیر وصایت، تعبیر خلافت و ولایت نیز به کار رفته است.

در حدیث دیگر، ابن عباس از پیامبر (ص) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «معاشر الناس من أحسن من الله قیلاً، إن ربکم جل جلاله أمرنی أن أقیم لکم علیاً علماً و إماماً و خلیفه و وصیاً و أن أتخذہ أخاً و وزیراً» (صدوق ۱۴۱۷: ۲۷).

در حدیث دیگر این گونه آمده است: «عن رسول الله (ص) قال: من أحب أن یتمسک بدینی، و یرکب سفینة النجاة بعدی فلیقتد بعلی بن ابی طالب، ولیعاد عدوه و لیوال ولیه، فإنه وصی، و خلیفتی علی أمتی فی حیاتی و بعد وفاتی، و هو إمام کل مسلم و أمير کل مؤمن بعدی، قوله قولی، و أمره أمری، و نهیه نهی، و تابعه تابعی، و ناصره ناصر، و خاذله خاذلی» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۶۰؛ ابن طاووس حسنی ۱۴۱۳: ۵۵۳).

* نصوص وراثت: در احادیث متعددی رسول گرامی اسلام (ص) در مورد علی (ع) در کنار تعبیر وصایت و خلافت و امامت، تعبیر «وارث» را به کار برده و آن حضرت را وارث خویش معرفی نموده است.

علی (ع) از رسول خدا (ص) روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «علی آخی و وزیری و وارثی و وصیی و خلیفتی فی امتی و ولی کل مؤمن بعدی» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۷۱).

در حدیث دیگر سلمان فارسی روایت می‌کند که از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گفت: «یا معشر المهاجرین و الانصار، ألا أدلکم علی ما إن تمسکنم به لن تضلوا بعدی أبدا، قالوا: بلی یا رسول الله (ص)، قال: هذا علی آخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی إمامکم فأحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی، فإن جبرئیل أمرنی أن أقوله لکم» (صدوق ۱۴۰۵: ۲۴۷).

در حدیث دیگر، اصبع بن نباته از عمران بن حصین نقل می‌کند که از پیامبر (ص) شنیدم که به علی (ع) می‌گفت: «أنت وارث علمی و أنت الامام و الخلیفة بعدی...» (خرزاز رازی ۱۴۰۱: ۱۳۲).

امام حسن مجتبی (ع) از جلدش رسول خدا (ص) نقل می‌کند که آن حضرت به علی (ع) فرمود: «أنت وارث علمی و معدن حکمی و الامام بعدی...» (خرزاز قمی ۱۴۰۱: ۱۶۷).

احادیثی که به آنها اشاره شد، نمونه‌هایی بود از احادیث فراوانی که در این زمینه وجود دارد و در کتب معتبر تاریخی، حدیثی و تفسیری شیعه و اهل سنت آمده است. این احادیث، به ضمیمه حوادث و رخدادهای تاریخی که در دوران رسالت پیامبر (ص) اتفاق افتاده است که در جریان آنها رسول گرامی اسلام عملاً علی (ع) را به عنوان جانشین خویش معین و معرفی نموده است، جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد که شیعه در دوران رسالت شکل گرفته است.

۴. بنا به نقل طبرسی در احتجاج این دوازده نفر عبارت بودند از: خالد بن سعید بن عاص، سلمان، ابوذر غفاری، عمار یاسر، بریده اسلمی، عبدالله بن مسعود، ابوالهثیم بن تیهان، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، ابی بن کعب، ابویوب انصاری و عثمان بن حنیف (طبرسی ۱۳۸۶: ۴۷).

کتابنامه

۱. قرآن.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، مصر، داراحیاء الکتب العربیة، اول، ۱۳۷۸ق.
۴. ابن کثیر، ابی الفدا السماعیل، البداية و النهایة، تحقیق علی شیر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۵. ابن اثیر، علی بن ابی کرم، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد الموجود، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۶. ابن طاووس حسنی، علی بن موسی، التحصین، قم، مؤسسه دارالکتاب (الجزائری)، اول، ۱۴۱۳ق.
۷. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الإمامة و السیاسة، مصر، مکتبة الحلبي، ۱۳۸۸ق.
۸. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمد رضا تجدد، تهران، امیرکبیر، سوم، ۱۳۶۶ش.
۹. اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة، بیروت، دارالاضواء، دوم، ۱۴۰۵ق.
۱۰. امین، احمد، فجر الاسلام، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا.
۱۱. امین، محسن، اعیان الشیعة، تحقیق حسن الامین، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۱۲. امینی، عبدالحسین، الغدير، بیروت، دارالکتاب العربی، سوم، ۱۳۸۷ق.
۱۳. بروکلیمان، کارل، تاریخ الشعوب الاسلامیة، ترجمه امین فارس و منیر البعلبکی، بیروت، دارالعلم، للملایین، ۱۳۸۴ق.
۱۴. پیشوایی، مهدی، تاریخ اسلام، قم، دفتر نشر معارف، اول، ۱۳۸۲ش.
۱۵. حاکم حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل، تحقیق محمد باقر محمودی، تهران، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، اول، ۱۴۱۱ق.
۱۶. الحلبي، تقی الدین بن داوود، رجال ابن داوود، نجف مطبعة حیدریه، ۱۳۹۲ق.
۱۷. حلبي، حسن بن یوسف بن علی بن المطهر، الخلاصة، نجف، بی تا بی تا.
۱۸. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثری النص علی الأئمة الاثنی عشر، تصحیح عبدالطیف حسینی، قم، بیداری، ۱۴۰۱ق.

۱۹. سبحانی، جعفر، **بحوث فی الملل والنحل**، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، دوم، ۱۴۱۵ق.
۲۰. شرف الدین الموسوی، عبدالحسین، **المراجعات**، تحقیق حسین الراضی، بیروت، جمعیه الاسلامیه، دوم، ۱۴۰۲ق.
۲۱. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **الجمال والنصرة فی حرب البصرة**، قم، مکتبه الداوری، دوم، بی تا.
۲۲. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۳ق.
۲۳. شیرازی، صدرالدین سید علی خان مدنی، **الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه**، قم، مکتبه بصیرتی، دوم، ۱۳۶۷.
۲۴. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی، **کتاب الخصال**، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۲۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، **الأمالی**، قم، مؤسسه البعثة، اول، ۱۴۱۷ق.
۲۶. صدوق، محمد بن علی، **کمال الدین وتمام النعمه**، قم، سازمان انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۲۷. طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، **الاحتجاج**، تحقیق سید محمد باقر خراسان، نجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق.
۲۸. طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، تحقیق محمد أبوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف، چهارم، ۱۹۷۹م.
۲۹. طوسی، أبوجعفر محمد بن حسن، **رجال الطوسی**، تحقیق جواد قیومی، قم، سازمان انتشارات اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن، **الأمالی**، تحقیق مؤسسه البعثة، قم، دارالثقافة، اول، ۱۴۱۴ق.
۳۱. غریفی، عبدالله، **التشیع**، نشوئه - مراحلہ - مقوماته، ۱۴۱۵ق، بیروت، دارالثقلین، دوم.
۳۲. قاضی نعمان مغربی، ابی حنیفة نعمان بن محمد، **شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار**، تحقیق محمد حسینی جلالی، قم، سازمان انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۴ق.
۳۳. قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر القمی**، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۴. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، **ینایع المودة**، لذوی القربی، تحقیق سید علی جمال اشرف الحسینی، قم، اسوه، اول، ۱۴۱۶ق.
۳۵. کراچکی، ابوالفتح محمد بن علی، **کنزالفوائد**، قم، مکتبه المصطفوی، دوم، ۱۴۱۰ق.
۳۶. الکشی، ابو عمرو، **رجال کشی**، کربلا، مؤسسه اعلمی، بی تا.

۳۷. گروهی از نویسندگان، تاریخ تشیع (۱) دوره حضور امامان معصوم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، اول، ۱۳۸۴.
۳۸. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، دوم، ۱۴۰۳.
۳۹. مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، هشتم، ۱۳۵۷.
۴۰. نعمت، عبدالله، روح التشیع، بیروت، دارالبلاغه، بی تا.
۴۱. النیر، عمر بن شبه، تاریخ المدینة المنورة، قم، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
۴۲. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، نجف، مطبعة حیدریه، ۱۳۵۵ق.
۴۳. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تحقیق دکتر موسی شاهین لاشین و دکتر احمد عمر هاشم، بیروت، مؤسسة عزالدین للطباعة و النشر، اول، ۱۴۰۷ق.
۴۴. الوائلی، احمد، هویة التشیع، بیروت، دارالصفوة، دوم، ۱۴۱۴ق.
۴۵. واقلی، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، قم، نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۴۶. وجدی، محمد فرید، دائرة المعارف القرن الرابع عشر، العشرین، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۵۰ق.
۴۷. الهی ظهیر، احسان، الشیعة والتشیع (تاریخ و فرق)، پاکستان - لاهور، اداره ترجمان السنة، ۱۴۰۴ق.
۴۸. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، قم، المكتبة الحیدریة، ۱۴۲۵ق.
۴۹. یوسفی غروی، محمد هادی، تاریخ تحقیقی اسلام، ترجمه حسین علی عربی، قم، مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲ش.